برگی از شاخسار عقل

برگرفته از دست نوشته‌های

استاد اصغر مزروعی سبدانی

تنظیم

حمیدرضا یوسف‌زاده

بسم الله الرحمن الرحیم

تقدیم به

حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها

این کتاب را به روح پاک و نورانی حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها تقدیم می‌کنم؛ زنی که تجلی عقل و علم، و نماد صبر و استقامت است. باشد که ما را در مسیر آگاهی و حقیقت رهنمون کند.

شناسنامه

فهرست

مقدمه

کتاب «برگی از شاخسار عقل» به عنوان یک اثر ارزشمند و منحصر به فرد، مجموعه‌ای از دست‌نوشته‌های استاد اصغر مزروعی را در بر می‌گیرد. این نوشـــته‌ها، حاصــل تلاش علمی و پژوهشـــی ایشـــان در زمینه بررســـی مفهوم عقل در اســـلام هســـتند. اســـتاد مزروعی با دقت و عمق نظر، به تحلیل و تبیین تفاوت‌های ا سا سی بین عقل و علم پرداخته و به خواننده این امکان را می‌دهد که درک بهتری از جایگاه عقل در نظام فکری اسلامی پیدا کند.

در این مسیر، زحمات فراوانی از سوی افرادی که در تهیه و انتشار این کتاب نقش داشته‌اند، به ویژه خانم مزروعی، قابل تقدیر است. ایشان با دقت و حوصله، مطالب استاد را به صورت منظم و خواندنی پیاده‌ســـازی کرده‌اند و این کتاب را به یک منبع معتبر و ارزشمند تبدیل نموده‌اند.

امید اســـت که «برگی از شـــاخســـار عقل» نه تنها برای پژوه شگران و علاقه‌مندان به مباحث فل سفی و دینی مفید با شد، بلکه الهام‌بخش اندیشمندان و دانشجویان در جستجوی حقیقت و درک عمیق‌تری از عقل در اسلام گردد.

حمیدرضا یوسف زاده

آذر ۱۴۰۳

بوستان اول: لشکریان عقل و جهل

عقل و جهل، برای ما کلماتی آ شنا ه ستند و در میانمان از جایگاهی ویژه برخوردارند. اگر نیک در حال مردم بنگرید به راحتی متوجه می شوید که عقل در نزدشان خیلی محترم است. مثلا اگر به کســـی بگوییم دین نداری شـــاید به او خیلی بر نخورد ولی اگر بگوییم عقل نداری به او خیلی برمی‌خورد و ناراحت می شود. اما به راســتی آیا تاکنون به صــورت جدی با خود اندیشــیده ایم که عقل چیست؟

عقل نه تنها در میان مردم از جایگاهی ویژه برخوردار اســت بلکه در تعالیم دینی نیز مفهومی باارزش است. واژه عقل ۴۹ بار در قرآن آمده ا ست. به عنوان مثال خداوند سبحان در آیه ۱۰ سوره ملک از قول دوزخیان می فرماید: «**وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْـــمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْـــحَابِ السَّـــعِيرِ**» یعنی می‌گویند: «اگر ما گوش شـــنوا دا شتیم یا تعقّل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم!» در این آیه به صـــراحت بیان می‌کند که دوزخیان نه اهل تعقّل هســـتند و نه اهل گوش سپردن به سخن حق دیگران. در شریعت نیز گفته اند

«**كُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الشَّـــرعُ حَكَمَ بِهِ العقلُ**»[1] یعنی احکام شـــرعی در تناظری یک به یک با عقل قرار دارند و هر آنچه که در احکام شریعت آمده است پشتوانه عقلی نیز دارد. همچنین امام صادق علیه السلام به هشام می فرمایند **يَا هِشَامُ كَانَ أَمِيرُ اَلْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّـلاَمُ يَقُولُ: مَا مِنْ شَـيْءٍ عُبِدَ اَللَّهُ بِهِ أَفْضَـلَ مِنَ اَلْعَقْلِ**[2] یعنی ای هشـام خداوند به هیچ چیزی برتر و افضـل‌تر از عقل فرمانبرداری نشده است. همچنین امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند **لاَ غِنَى كَالْعَقْلِ وَ لاَ فَقْرَ كَالْجَهْلِ وَ لاَ مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ**[3] یعنی هیچ غنا و بی نیازی‌ای همچون عقل و هیچ فقر و نیازمندی برای انســان همچون جهل و بی‌عقلی و هیچ میراثی همچون ادب نیست.

حقیقت آن است که شناخت عقل و جهل تاثیراتی شگرف بر زندگی ما دارند. عقل، یکی از بزرگترین هدایای الهی به ماسـت که سبب خروج ما از ظلمت‌ها و تاریکی‌ها می‌شود و امکان ساختن یک زندگی نورانی را برایمان فراهم می‌کند. عقل، به ما امکان

---

[1] مراجعه شـود به کتب اصـول فقه از جمله فوائد الاصـول، نائینی، محمد حسـین، ج۳، ص۶۰.

[2] بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السـلام , جلد۱ , صفحه۱۴۰

[3] همان ص ۹۴

می‌دهد تا در صحنه حیات، یک زندگی نورانی را برای خود در پیش بگیریم. از سوی دیگر، جهل منجر به تاریکی و ظلمت در حیاتمان شده و سبب می‌شود انتخاب‌هایی طاغوتی و شیطانی کنیم.

در میان روایات اسلامی در مورد عقل روایتی بسیار شنیدنی وجود دارد که در میان عالمان بزرگ دینی بسیار مورد توجه قرار گرفته است و مشهور به روایت جنود عقل و جهل است. در این روایت که عقل در مقابل جهل قرار گرفته برای عقل و جهل لشگریانی شمرده شده و به هر کدام نقش‌هایی نسبت داده شده است و هدایت را مشروط به شناخت این لشگریان شمرده‌اند. این حدیث توسط ملاصدرا در کتاب شرح اصول کافی، ملا صالح مازندرانی در کتاب شرح الکافی و امام خمینی در کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل تبیین و تفسیر شده است. متن روایت چنین است:[1]

سُماعهٔ بن مهران نقل می‌کند که در جمع عده‌ای از دوستداران امام صادق(ع) در نزد امام سخن از عقل و جهل پیش آمد که امام ششم فرمود عقل و سپاهیانش و جهل و سپاهیانش را

[1] کلینی، الکافی، ۱٤۰۷، ج۱، ص۲۱.

بشناسید تا هدایت یابید. سماعهٔ می‌گوید به ایشان عرض کردم ما چیزی جز آنچه شـــما به ما بیاموزید چیزی نمی‌دانیم؛ پس امام شروع به سخن کرد و ابتدا به نحوه آفرینش عقل و جهل پرداخت. امام صــادق(ع) عقل را اولین موجود روحانی که از ســمت راســت عرش و از نور خدا خلق شــد، معرفی می‌کند که تابع فرمان خدا و مورد اکرام او بود؛ ســـپس نحوه خلقت جهل را بیان کرد که از دریای شور ظلمت و سیاهی آفریده شد و از فرمان خدا سرکشی کرد و مورد لعنت خداوند قرار گرفت.

جعفر بن محمد(ع) بعد از تشـــریح نحوه خلقت این دو موجود به شمارش سپاهیانی که خدا برای آن‌ها قرار داد می‌پردازد و برای هر کدام ۷۵ لشکر که ضد هم هستند بیان می‌کند. برخی از این جنود به شرح ذیل است:

خیر وزیر عقل و شـــر وزیر جهل، ایمان در مقابل کفر، تصـــدیق حق در مقابل انکار حق، امید در مقابل ناامیدی، عدل و داد در مقابل ستم، خوش‌بینی در مقابل بدبینی، سپاس‌گزاری در مقابل کفران نعمت، توکل در مقابل آز و حرص، نرم‌دلی در مقابل ســـخت‌دلی، دانایی در مقابل نادانی، عفت و پارســـایی در مقابل بی‌حیایی و هرزگی، فروتنی در مقابل تکبر، شـــکیبایی در مقابل بی‌تابی، گذشـــت در مقابل انتقام، وفاداری در مقابل پیمان‌شـــکنی، محبت در مقابل بغض و کینه، راســـتی در مقابل دروغ، رازداری در مقابل افشاگری، نماز در مقابل بی‌نمازی، مراعات حقوق والدین در

مقابل نمک‌نشناسی، وقار در مقابل سبکی، استغفار در مقابل غرور، نشاط در مقابل سستی و...

در انتهای حدیث امام ششم بعد از شمردن تک تک جنود عقل و جهل به اصحاب خود فرمود همه این لشکریان عقل فقط در پیامبر، جانشین وی و مؤمنی که دلش با خدا باشد جمع خواهد شد و دیگر دوستان ما برخی از این جنود را خواهند داشت.

در پایان نیکوست با حکایتی زیبا این بوستان را به پایان ببریم. می‌گویند در زمان های قدیم ملانصرالدین خری داشته که بسیار مورد علاقه اش بوده و دوستش داشته است و به اصطلاح در پر قو خرش را می‌خوابانده و حتی با او بار هم جابجا نمی‌کرده است.

یک روز عابری از کنار ملانصرالدین و خرش عبور می‌کند و رفتار ملانصرالدین را با خرش می‌بیند و از آنچه که دیده بسیار تعجب می‌کند.

ملانصرالدین بجای کاه و یونجه نقل و نبات جلوی خرش می‌ریخت و خر هم با بی میلی پوزه خود را در کیسه نقل و نبات می‌مالید و عرعر می‌کرد و به طرف ملانصرالدین جفتک پرتاب می‌کرد.

مرد رهگذر وقتی این صحنه ها را دید به طرف ملانصرالدین رو کرد و به او گفت: مرد حسابی خر چه داند قیمت نقل و نبات .... ؟!

از آن پس این اصـطلاح به صـورت ضـرب المثل در آمد و زبانزد مردم شد می گفتند: خر چه داند قیمت نقل و نبات.

آری انســـانی که بهره ای از عقل ندارد چه بهره ای از فهم حقایق ارزشمند جهان دارد؟

به تعبیر مولوی:

گاو در بغداد آید ناگهان بگذرد او زین سران تا آن سران

از همه عیش و خوشیها و مزه او نبیند جز که قشر خربزه

یعنی گاو از میان همه خوشـیها و دیدنی هایی که در بغداد که در آن زمان شـهری عظیم و متمدن بود فقط پوسـت خربزه را می‌بیند ! گاو چشـمان زیبا و درشـنی دارد ولی با همه درشـتی و زیبائی؛ چون همت گاو مصروف انباشتن شکم هست از مشاهده دیدنی های بغداد غافل و محروم می باشـد. به امید تحقق جامعه ای دانا و عاقل.

بوستان دوم: علم و عقل، سلاح‌های نبرد با جهل

اگر با دیده ای عمیق بنگریم خواهیم فهمید که عقل نه تنها فضیلت اصلی انسان است بلکه یکی از برترین فضایل و زینت‌های آدمی نیز محسوب می‌شود و حتی بالاترین موهبت و بهترین نعمت است. این موهبت وسیله هدایت انسان است. خداوند در سوره انفال آیه ۲۲ می فرماید: « **إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ**» یعنی قطعاً بدترین جُنبندگان نزد خدا، کرانِ از شنیدن حق و لالانِ از گفتن حق هستند که تعقل نمی کنند! در این آیه با تعبیری عجیب از کسانی که اهل تعقل نیستند یاد شده است. همچنین امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «... **اِعْرِفُوا اَلْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ اِعْرِفُوا اَلْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا**»[1] یعنی عقل و جهل و جنودشان را بشناسید تا هدایت شوید.

بسیار جالب است بدانید در جوامع روایی، ما با عنوان «باب عقل و جهل» مواجه هستیم، نه «باب علم و جهل». این مسئله جای بسی تامل دارد. به راستی چرا جهل را در مقابل عقل به کار برده اند نه در برابر علم. اساسا علم با عقل چه تفاوتی دارد. آیا این بدان معناست که عقل و جهل نمی‌توانند با یکدیگر جمع شوند، اما علم و جهل می توانند.

---

[1] المحاسن , جلد۱ , صفحه۱۹۶

عقل در عین اینکه مفهومی روشـــن در ذهن مردم دارد، اما در واقع مفهومی بســیار پیچیده اســت که درک آن نیاز به معارفی عمیق دارد. توجه به ظرافت‌های معنایی مفهوم عقل می‌تواند مسیر زندگی افراد را تحت تأثیر قرار دهد و درهای جدیدی از حکمت ها را در مقابل افراد بگشاید.

بگذارید بحث را با مثالی پیش ببریم. دوســـتی نقل می‌کرد که پروفســوری در کنفرانســی در مورد ضــررهای مشــروبات الکلی ســخنرانی می‌کرد. صــبح فردای آن روز در حال مســتی به درخت زد. به این مثال خوب دقت کنید؛ نکات خوبی در آن اســـت. این پروفســور ســواد و هوش یا همان علم را داشــت و می‌دانســت که مشروبات الکلی دارای ضررهای فراوانی است، اما این علم در جانش نهادینه نشــده بود و عقلش را رشــد نداده بود؛ لذا خود به آن عمل نکرده بود. ســخنرانی مربوط به ســواد او بود که خوب ســخنرانی می‌کرد و ع مل به ســـوادش مربوط به عقلش بود. در واقع این پروفســـور عالم بود ولی عاقل نبود. یعنی وی اطلاعات داشـــت اما جانی نورانی که این اطلاعات با آن عجین شده باشد نداشت.

توجه به نســبت بین علم و اندیشــه با عقل و انگیزه های ما بســیار مهم اســت و در معارف دینی بر آن تاکید شــده اســت. می توان گفت علم زمینه عاقل شدن را فراهم می‌کند.

یکی از واژه هایی که در متون روایی معادل عقل اســـتفاده شده ا ست واژه همّت ا ست. قدر و اندازه هر انسانی به اندازه همت

های اوسـت و به تعبیر دقیق تر ما عین همتمان هسـتیم. اساساً انسان یعنی علم به اضافه عمل صالح. هُمام نیز به همین معناست. انسان همام یعنی انسان دارای همت الهی و امام معصوم یعنی امام هُمام، یعنی انسان‌هایی که مرد همت‌اند و در قله همت ایستاده‌اند. همت هر کسـی در زندگی‌اش جهتی خاص دارد. می‌توان گفت آنچه انسان‌ها را از یکدیگر متمایز می‌کند، جهت همت‌هایی است که آنها در زندگی خود دنبال می‌کنند.

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم که حضـرتش می‌فرمایند: «**مَنْ أَصْبَحَ وَ هَمُّهُ لِغَيْرِ اَللَّهِ فَلَيْسَ مِنَ اَللَّهِ**»[1] یعنی هرکسی صبح کند در حالی که همتش جهتی غیر خدایی داشته باشد، این چنین فردی، شخصی الهی نیست. همچنین می‌فرمایند: «**مَنْ أَصْبَحَ لاَ يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ**»[2] اگر شخصی صبح کند در حالی که اهتمام به امور مسلمین نداشته باشد، چنین شخصی اصلاً مسلمان نیست. بنابراین این جهت همت ماست که نوع شخصیت و جهت‌گیری وجودمان را مشخص می‌کند.

[1] تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعة ورّام) ج۲ ص۲۰۰

[2] الوافی ج۵ ص۵۳۵

کسی که مومن هُمام نباشد، نَبوی و وَلوی و عَلوی نیست. پیامبران و امامان علیهم السلام هُمامند و اگر فردی بخواهد در مسیر آنها باشد، باید با آنها سنخیت داشته باشد.

به تعبیر زیبای مولوی:

ای برادر تو همان اندیشه ای / مابقی خود استخوان و ریشه ای
گر گل است اندیشه تو گلشنی / ور بود خاری تو هیمه گلخنی
گر گلابی بر سر و جَیبت زنند / ور تو چون بولی برونت افکنند

چه زیبا در جایی دیگر گفته اند که:

هر آنکس ز دانش برد توشه ای /جهانی است بنشسته در گوشه ای

هر آنکس به دانش شد آراسته / جهانی بود پر ز هر خواسته

حال که تا حدودی تفاوت علم و عقل روشن شد باید به این پرسش پاسخ دهیم که نسبت این دو چیست. بگذارید با استفاده از گوهرهای روایات به این پرسش پاسخ دهیم. در روایتی می‌فرماید: «عقل نمی‌تواند کار کند مگر با نور علم حقیقی.» همچنین خداوند سبحان در سوره احقاف آیه ۲۳ می‌فرمایند: «**إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّه**» یعنی علم فقط نزد خدا ست و همچنین در سوره عنکبوت آیه ۴۳ می‌فرمایند: «**وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ**» یعنی به جز مردم دانشمند کسی تعقل در آنها نخواهد کرد. و در سوره فاطر آیه ۲۸

می‌فرمایند: «**إِنَّمَا يَخْشَـــى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**» یعنی از میان اصناف بندگان تنها مردمان عالم و دانا مطیع و خدا ترسند.

بنابراین می توان گفت علم، به عنوان نردبان عقل، به انسان کمک می‌کند تا از ظلمات جهل برهد و عاقل شود و در سایه این عاقل شدن از خودفراموشی که ریشه اش در خدافراموشی است نجات پیدا کند و عاقل شود.

بگذارید کمی علمی‌تر به این مسـئله نگاه کنیم. جهان خلقت جهانیسـت دارای مرتبه های مختلف. دنیای مادی پایین ترین مرتبه خلقت است. مرتبه بالاتر آن عالم مثال است که برزخ نامیده می شود و مرتبه بالاتر آن، عالم عقل است که از ماده و آثار آن خالی است و به آن عالم ملائکه هم می‌گویند.

علم و عقل اگرچه در ابتدای امر مانند هم به نظر می‌رسند، اما با یکدیگر بسـیار متفاوت هسـتند و از دو عالم با دو مرتبه مختلف هسـتند. علم مربوط به عالم مثال و عقل مربوط به عالم بالاتر از آن یعنی عالم عقل است. ساحت و عالَم هر یک از این دو با یکدیگر مختلف اسـت. به تعبیر قرآن، عقل از عالم امر اسـت و هوش از عالم خَلق.

بنابراین عالم شدن مقدمه عاقل شدن است. و همانطور که این دو از هم جدا هستند لزوما با یکدیگر نیز ممکن است نباشند. به عنوان نمونه می توان به عمرسعد که فردی دانشمند و فقیه بود اشاره کرد.

عمر سعد یکی از شخصیت‌های تاریخی مهم در تاریخ اسلام و به ویژه در تاریخ عاشورا و واقعه کربلاست. او در سال ۶۱ هجری قمری به عنوان فرمانده سپاه یزید در برابر امام حسین (علیه‌السلام) قرار داشت و در نهایت در واقعه کربلا به عنوان یکی از کسانی که در قتل امام حسین (علیه‌السلام) نقش داشت، شناخته می‌شود.

عمر سعد در ابتدا از شخصیت‌های شناخته‌شده و محترم در میان قریش و بنی‌امیه بود. از خاندان‌های با نفوذ و ثروتمند عرب به شمار می‌رفت و در جوانی به عنوان یک جنگجو و سردار شناخته می‌شد.

پس از واقعه کربلا، ابن‌سعد به هنگام قیام توابین به خونخواهی از قاتلان امام حسین(ع) در ۶۵ق /۶۸۴م، از بیم کشته‌شدن به دست مردم شب‌ها در دارالاماره می‌خوابید. او زمانی که مختار بن ابی‌عبید ثقفی در ۶۶ق /۶۸۵م به خونخواهی آن حضرت قیام کرد و بر کوفه مسلط شد همراه با محمد بن اشعث، فرار کرد. اما به وقت شورش مردم کوفه بر ضد مختار، به کوفه بازگشت و با دیگر سران مخالف مختار، رهبری مردم را به دست گرفت، ولی با شکست کوفیان بار دیگر از کوفه گریخت و به سوی بصره رفت تا به مصعب بن زبیر پناهنده شود. مختار ابوقلوص شبامی را به تعقیب آنان فرستاد، وی ابن سعد را دستگیر کرده به نزد مختار آورد. ابن‌سعد و پسرش حفص بن عمر بن سعد که او

نیز در مجلس حاضر بود به دستور مختار کشته شدند. مختار پس از آتش زدن بدن آنان ســـرهایشـــان را برای محمد بن حنفیه به مدینه فرستاد.[1]

[1] رجوع شود به منابع تاریخی از جمله: طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۹٦۸م، ج۵، ص۵۸۷.؛ دینوری، الاخبارالطوال، ۱۳۷۹ق، ص۲۹۸؛ یعقوبی، تاریخ، ۱۳۷۹ق، ج۲، ص۲۵۹

بوستان سوم: انسان عاقل در دنیای پر از جهل، مصادیق و عبرت‌ها

در جهانی که اطلاعات و علم و دانش به سرعت در حال گسترش است، همچنان جهل و بی‌عقلی نیز در گوشه و کنار زندگی انسان‌ها سایه افکنده است. انسان عاقل، در این دنیای پر از نادانی‌ها و جهالت ها، به عنوان

نوری در تاریکی‌ها می‌درخشد و با درکی عمیق از واقعیت‌ها، مسیر خود را به سوی حقیقت و نور می‌گشاید. این بوستان می خواهیم با یکدیگربه مصادیق انسان‌های عاقل و جاهل بنگریم و برخی از داستان‌ها و عبرت‌های آنها را مرور کنیم. این مرور به ما یاد می دهد که چگونه می‌توان در برابر جهل ایستادگی کرد و با استفاده از عقل، زندگی‌ای معنادار و نورانی را رقم زد.

با هم به دنیای این دو نوع انسان سفر خواهیم کرد و از مصادیق و عبرت های آنها درس هایی می‌آموزیم که می‌توا ند راهگشای ما در زندگی باشد. در این مسیر، نه تنها به بررسی ویژگی‌های انسان‌های عاقل و جاهل خواهیم پرداخت، بلکه به چالش‌ها و فرصت‌هایی که در این دنیای پر از جهل وجود دارد نیز نگاهی خواهیم انداخت.

بگذارید برای پیمودن این مســـیر با گوهرهایی از دریای بی کران معارف الهی شروع کنیم. خداوند در آیه ۲۴۲ سوره بقره می فرمایند: « **كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** » یعنی: « این گونه خدا آیاتش را برای شـما بیان می‌کند، باشـد که تعقل کنید» بنابراین اســاســاً هدف از تبیین آیات الهی این اســت که ما عاقل شـویم. همچنین در حدیثی از معصـوم آمده اسـت که می فرماید: «**إنّ العاقِلَ مَن وَحّدَ اللّهَ و عَمِلَ بِطاعَتِه**»[1] یعنی عاقل یکتاپرســـتی اســـت که در عملش به اطاعت از خداوند بپردازد و در جایی دیگر امیرالمومنین علی علیه الســـلام فرموده‌اند: «**ما آمَنَ المُؤمِنُ حَتّى عَقَلَ**»[2] ؛ یعنی انســـان ایمان نمی‌آورد تا اینکه عقل را به کار گیرد. از همین روست که گفته اند: «**العقل طاعه الله**» یعنی حقیقت عقل، اطاعت از خداست.

همچنین یکی از ویژگی هایی که خداوند ســـبحان برای پیامبرانش می شمارد صاحب عقل بودنشان است. خداوند عزوجل در ســـوره هود آیه ۱۷ می فرمایند: « **أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَــاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَـــى إِمَامًا وَرَحْمَةً**» یعنی آیا

[1] تحف العقول : ٥٤

[2] غرر الحکم : ۹۵۵۳

کســـی که از ناحیه پروردگارش برهانی چون نور روشـــن دارد و به دنبال آن نور، شاهدی هم از سوی او می‌باشد، و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (گواهی بر آن می‌دهد همچون کسی اســـت که چنین نباشـــد). بنابراین پیامبران و امامان و بعد از آنها م صادیق ان سان های عاقل ه ستند و هرک سی که در این راه قدم بردارد بهره ای از عقل واقعی خواهد داشت.

در مقابل افرادی که در مقابل آنها ه ستند ان سانهایی جاهل خواهند بود. یکی از مصـــادیق جهالت که خداوند در قرآن نام می برد تنوع‌طلبی و تلون‌خواهی مضـــموم قوم یهود اســـت. تنوع طلبی اگرچه صفتی پسندیده است و باعث زیبایی حیات انسان می‌شود اما اگر از حالت تعادل خود خارج شود تبدیل به صفتی ناپسند می گردد.

تنوع‌طلبی و تلون‌خواهی نـاپســـنـد، بـه عنوان یکی از ویژگی‌های مذموم قوم یهود، در قرآن کریم به وضـوح مورد اشـاره قرار گرفته اســـت. آنها به دنبال تبدیل حســـن به قبیح، مغفرت به عذاب، تقدیر به تدبیر بشـــری، تغذیه ملکوتی به تغذیه ملکی و بودند. در ســـوره بقره، آیه ۶۱، خداوند می‌فرماید: «و چون گفتید ای موســی ما بیک خوراک نمی‌توانیم بســازیم پروردگار خویش را بخوان تا از آنچه زمین همی رویاند از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیازش برای ما بیرون آورد، گفت چگونه پ ست‌تر را با بهتر عوض می‌کنید بشهر فرود آئید تا این چیزها که خواستید بیابید و ذلت و

مسکنت بر آنان مقرر شد و بغضب خدا مبتلا شدند زیرا آیه‌های خدا را انکار همی کردند و پیامبران را بناروا همی کشـــتند زیرا نافرمان شده بودند و تعدی همی کردند»

این آیه به وضـوح نشـان می‌دهد که قوم یهود از نعمت‌های الهی و آسمانی خود راضی نبوده و به دنبال جستجوی نعمت‌های دنیوی و پســـت‌تر بودند. خداوند آنها را در شـــرایطی قرار داد که آماده برای مبارزه شوند ولی آنها به جای اینکه خود را آماده کنند مشـــغول به امور روزمره شـــدند و از محدودیتها زبان به شـــکایت گشودند. و این بی صبری شان را با اعلام این جمله نشان دادند: «لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا» که ترجمه اش گذشت.

منّ و ســلوی به معنای عســل و ترنجبین و پرنده صــحرایی اســـت که به عنوان گوشـــت در نظر گرفته می شـــده اســـت. واژه «اهبطوا» که در آیه خطاب به بنی اسرائیل آمده به معنای سقوط و نزول است که در برابر صعود و ارتقا قرار دارد.

برخی بزرگان دانش از تبدیل نعمت آســـمانی (مانند منّ و سلوی) به نعمت‌های زمینی، نه به عنوان تکمیل و تتمیم آن، بلکه به عنوان تمثل و تجسمی از هبوط حضرت آدم تعبیر می کنند.

قوم یهود همچنین به تبدیل ایمان به کفر پرداخته‌اند. خداوند در آیه ۱۰۸ سوره بقره می‌فرماید: «**وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ**» این تبدیل نشان‌دهنده ناپایداری و عدم ثبات در ایمان آن‌هاست.

همچنین در سوره بقره، آیه ۹۳، به نقل از قوم یهود می‌گوید که گفتند: «**سمعنا و عصینا**» یعنی « سخن شما را می‌شنویم ولی گوش نمی‌دهیم». این جمله آنها نشان‌دهنده هتک حرمت و بی‌احترامی به دستورات الهی است. این فرهنگ دقیقا در مقابل فرهنگ انسان های عاقل یعنی افراد با ایمان است. امامان معصوم مصون از هرگونه کج اندیشی و محفوظ از هرگونه کج رفتاری هستند.

خارج از لطف نیست در پایان این بوستان به شعری اشاره کنم از شاعر شیرین زبان پارسی جناب مولوی، وی شعری دارد برگرفته از روایتی که در آن عالَم بی‌عقلی را به روستا تشبیه کرده و روستا را قبرستان عقل می‌داند. می گوید:

ده مرو ده مرد را احمق کند　　عقل را بی‌نور و بی‌رونق کند
جهد کن تا پیر عقل و دین شوی/ تا چو عقل کل تو باطن بینا شوی

در روزگاران پیشین ، شهرنشینی توانگر با یک روستایی طمعکار آشنا شده بود . هر گاه روستایی به شهر می آمد یکسر

ســراغِ خانۀ او را می گرفت و هفته ها و ماه ها مهمانِ او می شــد . بالاخره روزی آن روســتایی به شــهری می گوید : ای سَــرورِ من ، آقای من ، چرا برای گردش و تفریح به روســتای ما تشــریف نمی آوری ؟ تو را به خدا برای یکبار هم که شده ، د ستِ اهل و عیالت را بگیر و سری به رو ستای ما بزن که یقیناً به شما خوش خواهد گذشــت . آن شــهری نیز برای ردّ درخواســت او عذرها می آورد و بهانه ها می تراشـــید و از مشـــغلۀ فراوانِ خود گِله می آغازید . چندین ســال بر این منوال گذشــت . روســتایی اصــرار می‌کرد و شهری بهانه می آورد . تا اینکه سختی و پافشاری روستایی سبب شد که فرزندان شهری نیز حال و هوای روستا و گردش و تفرّج در آن به سر شان بزنند و م صرّانه از پدر بخواهند که سفری به رو ستا کنند .

ســـرانجام دعوتِ پیاپی روســـتایی و میل و هوای بی امانِ فرزندان در ســفر به روســتا ، شــهری را تســلیم می‌کند و چاره ای نمی‌بیند جز موافقت با آنان . روســتایی بعد از عهد و پیمان و قول و قرارهایِ ا ستوار ، با خو شحالی راهیِ رو ستا می شود . خواجه و فرزندان نیز به تدارک ســفر می پردازند و بالاخره پس از مدّتی زادِ سفر بر می گیرند و شادمان و خندان به سویِ رو ستا حرکت می کنند و در طولِ راه لطیفه ها می‌گویند و روایت و اشــعار و ســروده هایی در مزیّتِ سفر می خوانند و به یکدیگر می‌گویند: در این سفر نه تنها روســـتایی از دل و جان به ما خدمت می‌کند بلکه آذوقۀ

سرا سرِ زمستانمان را نیز به ما می دهد و خلا صه هر چه دارد در طبقِ اخلاص می گذارد . آنها با این خیالات خوش راه های صعب العبور را در سرما و گرما می پیمودند و به یکدیگر دلداری می دادند امّا راه ، تمام شدنی نبود و هر چه می رفتند ، دشتِ بی پایان دهان گشوده بود . رفته رفته شور و شَعفِ آغازین جای خود را به خستگی و بیتابی داد . دیگر از آن خنده های مستانه و لطیفه های دلنشین خبری نبود و چهره ها گرفته بود و حیوانات نیز خسته و نَزار . راهی برای بازگشت نبود و باید همچنان پیش می رفتند . نزدیکِ یک ماه سپری شد و همچنان در بیابان ها سرگردان بودند . سرانجام بعد از مرارت بسیار و زحمتِ فراوان ، روستایِ موردِ نظر پیدا می‌شود . گویی که کعبهٔ مقصود نمایان شده ، بارِ دیگر اخگرِ شور و شوق در جانِ خسته و فسردهٔ آنان زبانه می کشد . خانهٔ روستایی را پیدا می کنند و با شتاب و شوق می دوند و درِ خانهٔ او را می کوبند . روستایی بعد از لحظاتی بر آستانهٔ در نمایان می‌شود ولی گویی آنان را به جا نمی آورد . با نگاهی سرد و غریب آنان را نظاره می‌کند . شهری با گرمی تمام سلام می‌کند ولی پاسخِ سردی می شنود . مجدداً با صدای بلندتر سلام می‌کند ولی دوباره با نگاهِ سرد و ماتِ او رویرو می‌شود . شهری مجبور می شود خود را معرفی کند و سابقهٔ دو ستی هفت هشت سالهٔ خود را با او به زبان می آورد و می گوید : من فلانی هستم ، همان کسی که سالها می آمدی شهر و ... من آن صاحب

خانه ام . روستایی می گوید : چرا پَرت و پلا می گویی ، مگر دیوانه شده ای ، این حرف ها چیست که می زنی؟

پنج شبانه روز خواجه و فرزندانش در کوچه سر می کنند و روستایی آشنایی نمی دهد ، تا اینکه مستأصل می شوند و با التماس به روستایی می‌گویند : لااقل در این شبِ سرد و بارانی ما را به منزلت راه بده تا فردا فکری به حالِ خود کنیم . روستایی با تکبّر سَری تکان می دهد و با دست ، انتهای باغ را نشان می دهد و می گوید : در انتهای این باغ ، آلاچیقی هست که شب ها کسی در آنجا تیر و کمان به دست تا صبح مراقب می نشیند تا اگر گرگ و یا هر درنده ای به باغ درآمد هلاکش سازد . اگر حاضری امشب نگهبانی دهی می توانی در آنجا بمانی و اِلّا برو پِیِ کارت . شهری با دل و جان می پذیرد و همراهِ اهل و عیال خود در آن اتاق نمور و تاریک مسکن می گزینند و تیر و کمان به دست می گیرد و مراقب می‌شود و همراهانش در گوشه ای می خوابند تا استراحتی کنند امّا مگر حشراتِ مؤذی می گذارند ؟ در همین اثناست که شَبحِ گرگی بزرگ نمایان می‌شود . شهری تیری به چِلهٔ کمان می گذارد و با همهٔ قدرت می کشد و رها می‌کند . حیوان نَقشِ بر زمین می‌شود و حینِ افتادن بادی از او رها می‌شود . ناگهان روستایی آسیمه سَر و هیاهو کنان خود را به انتهای باغ می رساند و فریاد می زند : ای ناجوانمرد کُرّه خرِ مرا چرا کشتی ؟ شهری می

گوید : نه بابا جان در ست دقّت کن من گرگ را زده ام نه خَرِ تو را . روستایی می گوید : نخیر ، من صدای بادِ حیوانم را در بیست بادِ دیگر تشخیص می دهم . وقتی شهری رجز خوانی رو ستایی را در بارهٔ قدرتِ درک و تشــخیص و حافظه اش می شــنود . از کوره در می رود و یقه اش را می گیرد و می گوید : مردکِ حقه باز ،

در سه تاریکی شناسی بادِ خر؟ چون ندانی مر مرا ای خیره سر؟

در این شعر مولوی قساوت و نمک نشناسی مرد روستایی را به زیبایی توصیف می‌کند و در پایان به عنوان نتیجه می گوید:

ده چه باشد شیخ واصل ناشده دست در تقلید و در حجت در زده

جالب اســت بدانید در قرآن معادل ده، قریه اســت و مراد از آن جاییست که افراد با ایمان حضور ندارند. ممکن ا ست بپر سید چگونه، مثلا در ســـوره یاســـین وقتی که خداوند در مورد جایی صــحبت می‌کند که افراد بی ایمان در آن‌جا هســـتند از واژه قریه ا ستفاده می‌کند ولی وقتی در همین دِه حبیب بخار ایمان می‌آورد می‌گوید مدینه. می فرماید: «**وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى**»

مولوی ادامه می دهد و می گوید

قول پیغامبر شنو ای مجتبی گورِ عقل آمد وطن در روستا
هر که در رُستا بود روزی و شام تا به ماهی عقل او نبود تمام

تا به ماهی احمقی با او بوَد   از حشیش دِه جز اینها چه‌دْرَوَد؟
وانکه ماهی باشد اندر روستا   روزگاری باشدش جهل و عمی
دِه چه باشد؟ شیخ واصل ناشده   دست در تقلید و حجت در زده
پیشِ شهرِ عقلِ کلّی، این حواس چون خرانِ چشم‌بسته در خراس

ده رفتن یعنی از امام دور شدن، ده نماینده نفس و تمایلات محدود مادی و ارضای غرایز مبتذل موجود در گِل انسانی است.

راه حس راه خران اســـت ای ســـوار ای خران را تو مزاحم شرم دار

ده از نظر قرآن جایی است که رسول ندارد.

همچنین در جای دیگری می گوید

چشمِ کودک، همچو خَر در آخُر است/ چشمِ عاقل، در حسابِ آخِر است

و در فرازی دیگر با امیرالمؤمنین علیه السلام که تجلی عقل کل است هم‌نوا شده و دم برمی آورد که:

راز بگشا ای علی مرتضی   ای پس سؤ القضا حسن القضا

یا تو واگو آنچ عقلت یافتست   یا بگویم آنچ برمن تافتست

بوستان چهارم: ثمرات عقل و جهل، دو روی سکه زندگی

در دنیای پیچیده و پرچالش امروز، عقل و جهل با تعریف الهی شـان که در این کتاب خدمتتان تقدیم گردید دو روی سـکه زندگی انســانها هســتند که تأثیرات عمیق و گســتردهای بر سرنو شت ما دارند. در این بو ستان، به ثمرات و نتایج عقل و جهل را باهم به نظاره می نشینیم و خواهیم دید که چگونه عقل میتواند انســان را به ســمت ایمان، طهارت و عمل صــالح هدایت کند، در حالی که جهل و بیعقلی به پلیدی، شک و شرک و نفاق و تکذیب و گناه میانجامد. نـ شانههای عقل و تأثیرات آن بر زندگی انـ سانها را خواهیم دید و در مقابل، نتایج و عواقب جهل را نیز بررســی خواهیم کرد.

عقل نشــانههایی دارد که با آنها قادریم میزان عاقل بودنمان را بفهمیم در ادامه با هم برخی از این نشانه ها را مرور می کنیم:

ایمان و طهارت باطن

همانطور که در بو ستان قبلی تو ضیح داده شد عاقل شدن زمینه ای را فراهم می ســازد که انســان به تدریج به یک مؤمن واقعی تبدیل شود. برای تفهیم این مطلب خوب است با هم مروری بر واژه پیچیده «رجس» که ۱۰ بار در قرآن ذکر شــده اســت

بپردازیم. رجس به معنای پلیدی یا ناپاکی است. یکی از آیاتی که در آن از واژه رجس استفاده شده آیه تطهیر می باشد. متن آیه عبارتست از: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** یعنی خدا جز این منظور ندارد که پلیدی و رجس را از شما اهل بیت ببرد، و آن طور که خود می‌داند پاکتان کند.

مراد از رجس در آیه همه پلیدی‌ها و زشتی‌ها و آلودگی‌ها است. حتی شک و آلودگی های ذهنی را هم شامل می شود. اهل بیت علیهم السلام در مورد پروردگار ذره‌ای شک هم نکرده‌اند. بنابراین می توان گفت منظور از رجس، اعم از نجاست ظاهر و باطن است.در مقابل نجاست، طهارت است که سرچشمه پاک شدن از هر آلودگی است. رجس، اعم از نجس است؛ رجس شامل هر چیز پلید و تنفرآوری چه ظاهری و چه باطنی می‌شود. هر چیز ناخوشایندی حتی بوی بد، صدای آزاردهنده و هر چیزی که باعث تنفر شود، اضطراب، شک و تردید، سردرگمی، ناپاکی ایمان، درگیری با افکار باطل، آلودگی اعتقادی و معنوی، شرک، کفر، نفاق و دروغ، همگی از مصادیق «رجس» هستند. خداوند سبحان در آیه ۳۰ سوره حج می فرماید: **فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ** یعنی از پلیدی بتها کناره‌گیری کنید.

یکی از نکاتی که در قرآن در مورد تفاوت مقام پیامبران با مقام اهل بیت علیهم السلام بیان شده این است که در مورد اهل بیت علیهم السلام نمی‌گوید شرک از آنها برداشته شده بلکه می‌گوید رجس از آنها برداشته شده و این تعبیر مقامی بالاتر از مقام پیامبران را برای اهل بیت علیهم السلام نشان می دهد. خدا از انبیا شرک را دور کرده ولی از اهل بیت علیهم السلام رجس که حتی شک را هم شامل می‌شود دور کرده است.

حال زمان آن رسیده که به نسبت بین عقل و ایمان و رجس بپردازیم. آیه ۱۰۰ از سوره یونس در این زمینه بسیار راهگشاست. در این آیه خداوند می فرمایند: « **وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ** » یعنی و هیچ شخصی جز به اذن خدا ایمان نمی‌آورد، این خداست (که بعضی را موفق می‌کند و) بر کسانی که تعقل نمی‌کنند رجس و پلیدی را بر آنها قرار می‌دهد. در قسمت دوم آیه خداوند می فرماید **وَيَجعَلُ ٱلرِّجسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَعقِلُونَ** یعنی هر کس عقل را به کار نگیرد، دچار رجس می شود بنابراین میوه به کارگیری عقل، از بین رفتن رجس است. از طرفی در این آیه، در مقابل کلمه «ایمان»، از کلمه «رجس» استفاده شده است. این تقابل به خوبی نشان‌دهنده تفاوت‌های بنیادی بین ایمان و کفر است؛ ایمان نمایانگر طهارت و پاکی است، در حالی که کفر به معنای پلیدی و

آلودگی یا همان رجس است. بنابراین نسبت بین این سه مفهوم را می توان این گونه گفت که عاقل شـــدن ســـبب پاکی ما از رجس شده و از بین رفتن رجس سبب مومن شدن ما می شود و عقل، قوه مؤمن کردن ما به خداوندســـت. جالب اســـت بدانید این پیامی که گفته شـد از آیه ۱۲۵ سـوره انعام نیز فهمیده می‌شـود. در این آیه می فرماید: «**كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ**» یعنی بدینسان خدا بر کسانی که ایمان نمی‌آورند ناپاکی و رجس می‌نهد. بنابراین عاقل، نظرش به خداست و تسلیم اوست و خضوع او در برابر پروردگارش بیشتر است.

در تعابیر قرآنی، شرک با نجاست قرین شده است. مثلا در آیه ۲۸ سوره توبه می فرماید: **إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ** از طرف دیگر در آیه ۶ ســـوره فتح می فرماید: **وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ ۚ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ ۖ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا** یعنی مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا ظن بد می‌بردند عذاب نموده گردونه عذاب بر سرشان گرداند، و خدا بر آنان خشـــم و لعنت کرد و جهنم را که بازگشـــتگاه بدی اســـت برایشان آماده نمود. بنابراین دو آیه شرک قرین با نجاست است و مغز شرک، سوءظن به پروردگار عالم است. شرک میوه ای است که از شک می روید و از آن میوه های خبیثی به نام نفاق و تکذیب

می‌روید. گمان بد یا همان ســوءظن به خدا، نتیجه رجس اســت. رجس همان شک ا ست که از آن شرک، نفاق و تکذیب می‌روید. حال می توانیم به این ســوال پاســخ بدهیم که گمان بد از کجا به وجود می‌آید؟ از به کار نگرفتن عقل.

خداوند در آیه ۷۲ از ســوره مائده می فرماید: «**مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ ۖ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ**» یعنی بدر ستی حقیقت این ا ست که ک سی که شرک به خدا می‌ورزد محققا خداوند بهشــت را بر او حرام کرده و جایش در آتش خواهد بود. هیچ یاوری از یاوران برای ســتمکاران نیســت. بنابراین ریشه تمام بدبختی‌های زندگی، سوءظن به خداوند است.

خداوند شــرک را نمی بخشــد. در آیه ۴۸ ســوره نســاء می خوانیم **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۚ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا** یعنی بدرستیکه خدا شرک ورزیدن به خود را نمی‌بخشد و گناهان کوچکتر از آن را از هر کس بخواهد می‌آمرزد، و ک سی که به خدا شرک بورزد گناهی عظیم را باب کرده ا ست. بنابراین میوه جهل و بی‌عقلی، شک و میوه شک، شرک و میوه شرک، نفاق و تکذیب ا ست. ری شه هر رجس، شک است و هرچه شک ادامه پیدا کند، شرک حادث می‌شود. در روایت

دیگری می فرماید **ثَمرَةُ الشّـــکِّ الحَیرَةُ**[1] یعنی حیرت میوه شـــک است. حیرت یعنی چه کنم، چه کنم.

جالب اســـت بدانید بنی‌امیه تعلیم شـــرک را ممنوع کرده بودند اما تعلیم ایمان را آزاد گذاشـــته بودند. فکر می‌کنید چرا؟ چون آنها به دنبال تقویت و تثبیت قدرت خود بودند. تعلیم شرک می‌توانست به تضعیف وحدت مسلمانان و ایجاد تفرقه بین مذاهب و فرقه‌ها منجر شود. از این رو، ممنوعیت آن می‌تواند ست به حفظ یکپارچگی سیاسی و اجتماعی شان کمک کند. آنها با این کارشان تفسیر خاصی از اسلام را ترویج می دادند که با منافع سیاسی و اجتماعی شان هم‌خوانی داشت.

در هنگام ظهور به وســیله دســت رحمتی که حضــرت قائم علیه الســلام بر ســر بندگان خواهد کشــید، عقل های افراد کامل می‌گردد و تمام ۲۷ بخش علوم منکشــف می‌شــود در حالی که تا قبل از ظهور حضرت انسان ها فقط به دو بخش از ۲۷ بخش علم رسیده‌اند.

در روایتی که در کتاب «اکمال الدین» و کتاب «بحارالانوار» و همچنین کتاب «مرآة العقول» مجلســی که شــرح اصــول کافی است در جلد ۵۲ صفحه ۳۵۸، آمده از امام باقر علیه السلام نقل شــده اســت که: «**إِذَا قَامَ قَائِمُنَا، وَضَــعَ اللّهُ یَدَهُ عَلی رُؤُوسِ الْعِبَادِ،**

[1] غرر الحکم و درر الکلم , جلد۱ , صفحه۳۲۷

فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلامُهُمْ.» علامه مجلسـی در توضـیح این روایت می گوید: علاوه بر آنکه خود آن حضـــرت مرتکب گناه نمی شود، زیرا گناه مولود جهل و بی‌عقلی ا ست و عبادت و اطاعت مولود عقل اســـت، عقول مردم نیز در اثر تربیت ولی الله الاعظم کامل می‌شـود و مردم در عین داشــتن قدرت بر معصـیت، مرتکب گناه نمی‌شوند.

تفکر کردن

دومین ثمره و نتیجه عاقل شدن تمایل انسان عاقل به تفکر و تعمّق در مســائل اســت. امام کاظم (علیه‌الســلام) به هِشــام می‌فرمایند: «**إنّ لِکلّ شــیءٍ دَلیلاً و دَلیلُ العَقلِ التّفَکُّرُ و دَلیلُ التّفَکُّرِ الصّــمتُ**»[1] یعنی برای هر چیزی دلیلی وجود دارد و دلیل عقل، تفکر ا ست و دلیل تفکر، سکوت ا ست. این بیان به اهمیت تفکر به عنوان نشانه‌ای از عقل و خرد اشاره دارد.

کافران به دلیل عاقل نبودن و جهلشـــان، از درک حقیقت و واقعیت‌ها ناتوانند. در مقابل، مؤمنان از آنجایی که عاقل هـ ستند به حقیقت دســـت می‌یابند. خداوند کســـانی که عقل خود را به کار نمی‌گیر ند را دچار پلیدی و رجس می‌کنند. این عمل الهی جنبه کیفری دارد، زیرا در ابتدا همه انسان‌ها طاهر و با گرایش به صراط مســتقیم خلق شــده‌اند، اما برخی از آن‌ها با انتخاب‌های نادرســت،

---

[1] تفصیل وسائل الشیعهٔ إلی تحصیل مسائل الشریعهٔ ج١٥ ص٢٠٦

مســـیر خود را به کج‌راهه تبدیل کرده و طهارت خود را آلوده می‌کنند.

در آیه ۷۹ ســـوره اعراف، خداوند در توصـــیف این افراد می‌فرماید: أولئک کالانعام؛ یعنی انسان‌نماهایی هستند که در واقع حیوان‌اند. اینان عقل را به کار نگرفتند و به همین دلیل مانند چهارپایان شدند زیرا وجه تمایز انسان از حیوان عقل است.

ادب

ســـومین ثمره و نتیجه عاقل شـــدن مودّب شـــدن به آداب ا ست. علی علیه ال سلام می فرمایند هر چیز نیازمند عقل ا ست و عقل نیاز به ادب دارد. در واقع می توان گفت ادب هر کسی صورت و نمودی از عقل او ست. برای سنجش عقل هر فرد، باید به ادب او توجه کرد. ذکر این نکته خالی از لطف نیســـت که در مدارس، در کنار علم، باید به عقل نیز توجه شود تا ادب شکل بگیرد.

عاقل شـــدن ثمرات و نتایج دیگری هم دارد که به منظور جلوگیری از طولانی شدن این بو ستان فقط ب صورت فهر ست وار آنها را می شمریم.

موعظه‌پذیری: انســـان عاقل در مقابل موعظه ها خاضـــع است.

عبرت از گذشتگان: عاقل از تجربیات و عبرت‌های گذشته درس می گیرد.

تواضع در مقابل حق: عقل انسان را به تواضع در برابر حق وادار می‌کند.

شکر برای حلال و صبر در برابر حرام: عقل انسان را به شکرگزاری برای نعمت‌های حلال و صبر در برابر حرام ترغیب می‌کند.

خوف از خدا: عقل باعث می‌شود انسان از خداوند بترسد و به او نزدیک‌تر شود.

مروت و مردانگی: عقل به انسان مروت و مردانگی می‌بخشد.

تحمّل و تغافل: در روایتی آمده است که نیم از عقل، تحمّل دیگران و نیم دیگرش، تغافل و نادیده گرفتن لغزش‌های آنهاست.

غنا و بی نیازی حقیقی: در روایتی آمده است که «**لَا غِنَی كَالْعَقْلِ وَ لَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ**»[1] یعنی هیچ بی نیازی همچون عقل و هیچ فقر و نیازمندی همچون جهل نیست.

---

[1] حکمت ٥٤ نهج البلاغه

پرهیز از سـخن بیجا: در روایتی آمده اسـت که «**إذا تَمّ العقلُ نَقَصَ الکلامُ**»[1] یعنی کامل شدن عقل منجر به کم شدن کلام می‌شود.

کنترل زبان: برخی انسـانها زبانی گزنده دارند، مانند حیوانات گزنده.

در مقابل جاهل بودن نیز ثمرات و نتایج دیگری هم دارد که برخی از آنها را نیز فهرست وار بیان می کنیم:

عجب و غرور و خودبینی.

شوخی زیاد و بیجا

پروا داشتن در گفتن حق

بحث و جدال بیجا

ادعای کمال دانش داشتن

دوستی با فاسقان

نبود شرم و حیا

لهو و لعب

افراط و تفریط

تحقیر علم و عالم

کینه و حسد و کینه‌توزی.

---

[1] همان حکمت ۷۱

حسادت به دیگران.

غضب و خشم و عصبانیت.

تسلیم شدن در برابر شهوت.

پافشاری بر گناهان.

ارتکاب خطاهای مکرر.

تردید و دودلی و نداشتن یقین و تردید در تصمیمات.

غفلت و بی‌توجهی به مسائل مهم.

زیاده‌روی در مدح و ذم

عمل نکردن به دانسته‌های خود

مستی‌های دنیایی و غرق شدن در لذات دنیوی.

بوستان پنجم: عوامل ازدیاد و کاهش عقل

عقل، این هدیه ارزشمند الهی، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های انسان‌هاست که به ما کمک می‌کند تا در جهان پیچیده خلقت سیر کنیم و صراط مستقیم را بپیماییم. اما آیا تا به حال فکر کرده‌اید که چه عواملی باعث می شود عقل ما بیشتر رشد کند یا برعکس، کم‌کم تضعیف شود؟

در این بوستان، می‌خواهیم به همین موضوع بپردازیم. هدف این است که با شناسایی این عوامل، بتوانیم عقل‌مان را پرورش دهیم. بیایید با هم به این سفر برویم و ببینیم چگونه می‌توانیم با انتخاب‌های درست، عاقل تر شویم و زندگی‌مان را معنادارتر کنیم. در نهایت، این فصل به ما یادآوری می‌کند که عقل مثل یک باغ است که نیاز به مراقبت و توجه دارد و تنها با آگاهی و تلاش می‌توانیم آن را شکوفا کنیم.

نکته مهمی که دربدو شروع این بوستان باید به آن توجه کرد این است که علاوه بر عوامل معنوی، عوامل مادی نیز تأثیر قابل توجهی بر عقل دارند. به عبارت دیگر عوامل مادی نیز می‌توانند در تقویت یا تضعیف عقل نقش مهمی ایفا کنند. ممکن است این سوال پیش بیاید که عوامل مادی چگونه بر عقل تاثیر می گذارند. در پاسخ خواهیم گفت هر یک از ابعاد معنوی وجود انسان، دارای مرکزی مادی در بدن است و مرکز مادی عقل در

بدن انسان، مغز او محسوب می‌شود. بنابراین، هر چند که عقل یک بُعد معنوی ا ست و به نوعی با روح و نفس انسان مرتبط ا ست، اما برای عمل و ظهور آن در زندگی روزمره، نیازمند یک بســـتر مادی است که همان مغز است.

در اســـلام، هر چیزی که به عقل لطمه بزنند یا آســـیب وارد کند و موجب زوال عقل شـــود، یا حرام اســـت یا مکروه. به عنوان مثال، خوردن پنیر به تنهایی مکروه اســـت. علت آن ممکن اســـت این باشد که پنیر حاوی کلسیم و گردو حاوی فسفر است. کلسیم موجود در پنیر برای جذب در بدن به فســـفر نیاز دارد. در صـــورتی که پنیر به تنهایی مصـــرف شـــود و با گردو همراه نباشـــد، کلســـیم موجود در خون ممکن ا ست مقداری از فسفر مغز را بگیرد که این امر در نهایت می‌تواند به کندی ذهن فرد منجر شـــود. یا مثلا نوشیدن شراب و شنیدن برخی از موسیقی‌ها حرام شمرده شود.

بنابراین، به طور کلی می‌توان گفت که توجه به عوامل مادی و معنوی در تقویت عقل ضـــروری اســـت و انتخاب‌های غذایی و رفتاری ما باید با دقت و آگاهی صـــورت گیرد تا از آســـیب به عقل جلوگیری شود.

در ادامه فهر ستی از عوامل مادی و معنوی که سبب ر شد عقل می‌شود را می آوریم:

ســـرکه، حجامت، خرفه برگ چغندر کدو تنبل به تجارت مسواک سداب کندر کرفس حلیله و شکر گوشت (۴۰ روز یکبار)

انار شانه کردن محا سن ع سل از عواملی ه ستند که سبب ر شد عقل می شوند.

همچنین برای ترقیات روحی و عاقل شـدن اذکاری نیز ذکر شده که از جمله آنها ذکر یونسیه می با شد، خوب ا ست انسان در شبانه روز یک بار سر به سجده بگذارد و بسیار آن را بگوید.

از آنجایی که عقل امری ماورایی و فرازمینی اســـت عواملی هم چون تفکر و اندیشیدن، تبعیت از خدا و رسول خدا و اهل بیت او علیهم السلام، یاد خدا و تقوای الهی سبب تقویتش می شوند.

علی علیه الســـلام فرموده‌اند: «**الذکر نور العقل.**» بنابراین صــلوات و اســتغفار، فهم را زیاد می‌کند و با یاد خدا، عقل افزایش می‌یابد.

نیکو ست برخی از عواملی که به عقل آ سیب می‌زند و آن را زائل می‌کند را بشماریم.

خواب ناکافی شــهوت‌طلبی هواپرســتی تکبر همنشــینی با جاهلان شـــوخی‌های بی‌جا هرزه‌گویی، هرزه‌خواری، موســـیقی، شوخی‌های بی‌مورد، لغوگویی، لهو و لعب، پرخوری، پرگویی، لقمه حرام، نگاه به بخیل، مصـرف زیاد گوشــت، عدم کنترل زبان، قمار، عطر نزدن و ســـر که نخوردن نیز از جمله عواملی هســـتند که می‌توانند عقل را تضعیف کنند.

منابع

۱. قرآن
۲. نهج البلاغه
۲. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمه الأطهار عليهم السلام - علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هجری قمری، بیروت
۳. تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة - شيخ عباس قمی، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۱ هجری قمری، قم
۴. فوائد الاصول، نائینی، محمد حسین، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۳۷۰، قم
۵. غرر الحکم و درر الکلم، ابن شعبه حرانی، مؤسسه دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۳، تهران
۶. الکافی، کلینی، مؤسسه الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ هجری قمری، قم
۷. شرح فارسی شهاب الاخیار «کلمات قصار پیغمبر خاتم»، محمدرضا لاهوری، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۴۲-۱۳۶۱، تهران
۸. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، مؤسسه دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۴، تهران
۹. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، مؤسسه امیرکبیر، ۱۳۷۰، تهران
۱۰. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعة ورّام)، ورّام بن ابی فراس، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۳۸۵، قم
۱۱. الوافی، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هجری قمری، بیروت
۱۲. ترجمه قرآن، آیت الله ناصر مکارم شیرازی، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۹۰، قم